

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۴۰۲.۰۹

پشتون زدایی

بخشی از ستراتیژی اعلان نشده غرب در منطقه

به دنبال آنکه زمامدار کاخ سفید "اوباما" اعلام داشت که ظرف ۶ ماه آینده بیش از ۳۰ هزار سرباز دیگر را نیز به غرض کشتار مردم افغانستان بدانجا اعزام خواهد داشت، همه شاهد بوده و هستیم که ضمن یک موج عظیم تبلیغاتی به وسیله رسانه ها کوشش به عمل می آید، تا از دیاد عساکر و اجزاء مکمل آن را به مثابه ستراتیژی جدید امریکا و ناتو به خورد مردم داده، با این شعبده بازی رسوا توجه آنها را از ستراتیژی اصلی امپریالیزم در منطقه به نکات دیگری معطوف دارند، خواستی که با کمال تأسف بیشترین طیف شبه روشنفکران را نیز به دنبال خود می کشاند.

مشاهده این وضعیت که داستان شبه مذهبی "دجال" را در ذهن تداعی می نماید، دجالی که از هراتارموی دم خرش آوای جدیدی بلند می گردد، اگر قرار باشد مصداق واقعی پیدا نماید نشاید در این مصداق یابی امپریالیزم و "خرجیدش" اوباما را از نظر دور انداخت. "خری" که از هر تار موی دم "رسانه های" مربوط به صاحبش یک آواز جدید برخاسته و مردم جهان را که از اوضاع فعلی سخت متنفر اند، به دنبال خویش می کشاند؛ این قلم را بر آن داشت تا اندکی به ارتباط با مسایل ستراتیژی به مثابه یک علم مکتب نمایم. امید است این تذکر کوتاه بهانه ای گردد برای آنانیکه با فهم و وقت بیشتر می توانند در زمینه دست به قلم ببرند.

خلاف تصور عامیانه، ستراتیژی امروز به مثابه علم جداگانه و مستقلی شناخته شده و طبق تعریفی که از آن صورت گرفته چنین مشخص گردیده است:

"وظیفه علم ستراتیژی مطالعه آن قوانین جنگ است که بر وضع کلی جنگ مسلطند..."

هر چند در تعریف فوق به صورت عمده جنگ مطرح گردیده که با موضوع ما نزدیکی کامل هم دارد، مگر در اساس این تعریف تنها به جنگ و مطالعه آن محدود نشده بلکه در تمام ساحات زندگانی اجتماعی انسانها به صورت عام قابل انطباق می باشد.

بدین معنا که هر پدیده اجتماعی وقتی پروسه حیات خویش را از بدو پیدایش الی زوال و یا نابودی آن محتاج فعل و انفعالات درونی خویش و توأم با آن تاثیر گذاری عوامل بیرونی، می باشد، ناگزیر در تمام دوران آن پیدایش، رشد

الی زوال وضعیت کلیدی در هر مرحله از حیات آن پدیده به وجود می آید که مطالعه آن وضعیت کلی در اساس وظیفه علم ستراتیژی می باشد.

از جانب دیگر همان قوانین کلی در صورت موافقت و همسویی تمام عوامل منجر به پیدایش پدیده ای می گردد که در واقع هدف غایی و یا نهایی از مجموع آن پروسه بوده تمام فعل و انفعالات باز هم در خدمت رسیدن به همان هدف غایی و یا نهایی و یا "نصب العین" قرار داشته اند.

هر گاه خواسته باشیم این بحث را از بعد فلسفی آن در یک زمینه زندگانی اجتماعی مثال داده و زمینه تطبیق آن را جست و جو نماییم، می تواند قضیه چنین مورد ارزیابی قرار گیرد:

دو تیم فوتبال الف و ب را در نظر بگیرید. هر دو تیم با تمام قدرت خود را برای بردن مسابقه و تصاحب جام آماده ساخته اند. هر دو طرف نه تنها از خصوصیات تیم خویش کاملاً آگاهی دارند، بلکه در حد امکان کوشیده اند شناخت خویش را از طرف مقابل نیز کامل نمایند تا مصداق کاملی از ضرب المثل چینی "اگر خودت را بشناسی و دشمنت را هم، صد بار جنگی به خطر نمی افتی" باشند. تقابل هر دو تیم با در نظر داشت ظرفیت و نیروی حریف و شناخت کامل از آنها وضعیت کلیدی را به وجود می آورد که با در نظر داشت آن مربی های دوطرف ستراتیژی مبارزاتی خویش را پی ریزی می نمایند. در چنین حالتیست که با وجود به اصطلاح نقش غیر فعال مربی الف و یا ب آنهم در کنار میدان، و به درجه اول فعال بودن بازیکنان در داخل میدان در ختم بازی مربی طرف بازنده، مسئولیت باخت را خود به عهده گرفته و رسماً اعلام می دارد که مسئولیت باخت متوجه اعضای تیم نبوده، علت آن ناتوانی فکری خود در تدوین "ستراتیژی بازی" مقابل مربیان ورزیده تیم های مقابل بود. - اعترافی که همین هفته قبل "بنیتیز" سر مربی تیم لیورپول انگلستان نمود.

هر گاه خواسته باشیم از مثال فوق نتیجه ای استخراج نماییم خواهیم دید:

۱- طرح ستراتیژی و تدوین آن مختص به موضوع جنگ نبوده بلکه در هر پدیده اجتماعی چه ساده و بسیط و چه هم مرکب و مغلق از همان آغاز پیدایش الی ختم و زوال آن تابع قوانین کلیدی اند، که مطالعه همان قوانین کلی در حقیقت و وظیفه علم ستراتیژی می باشد.

۲- در اینجا هدف نهایی که بردن جام و دست یافتن به امتیازات مادی آن باشد، در نفس خود ستراتیژی های جداگانه ای را شامل بوده است. به صورت مثال ستراتیژی خرید بازیکن متناسب با توان مالی کلوب ورزشی، ستراتیژی تربیت بازیکن جدید از دورن افراد خودی، ستراتیژی طرز پرورش تیم و ایجاد یک فضای واحد میان ده ها مولتی ملیونر جوان و خود خواه، ستراتیژی جایگزینی افراد جدید به عوض افراد قدیمی و بازیکن آسیب دیده و ...

۳- تکمیل شناخت از طرف مقابل و تشخیص نقاط ضعف و قوت آنها در مواقع لازم تا با تغییرات تاکتیکی بر کاستی های خویش غلبه بتواند.

۴- متناسب با تکامل اوضاع ضمن آنکه "نصب العین" را که همان بردن مسابقه و تصاحب جام است، نباید یک لحظه از چشم فرو گذاشته شود، انعطافات تاکتیکی لازم و حتا تغییر در بخش هایی از ستراتیژی به منظور رسیدن به هدف نهایی و

وقتی از این منظر به تجاوز امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء بر افغانستان نظر انداخته شود و با در نظر داشت آنکه مقایسه یک بازی فوتبال با یک جنگ سرنوشت ساز آنچنان با هم غیر قابل مقایسه اند که حتا می توان اصطلاح "قیاس مع الفارق" را نیز در مورد به کاربرد، تمام آنهایی که به پیروی از رسانه های امپریالیستی از تغییر ستراتیژی "اوباما" یاد می کنند، باید از خود پرسند **کدام تغییر و کدام ستراتیژی**.

این عده موظف اند:

نخست یک نکته را درک و آویزه گوش خود نمایند و آنهم اینکه در اینجا ستراتیژی به نام ستراتیژی اوباما وجود ندارد، بلکه آنچه در افغانستان و منطقه می گذرد ستراتیژی امپریالیستی جهان غرب است برای اشغال و به انقیاد کشاندن یک کشور و مردم آن، تا بتوانند تمام منابع مادی و معنوی آن را مطابق میل و خواست تصرف نموده به مصرف برسانند. افرادی از قماش بوش و اوباما چه با پوست سفید و یا پوست سیاه می روند و می آیند، مگر در جوهر و ذات آنها که ضد انسانی و ارتجاعیست هیچ گونه تغییری به وجود نمی آید. آنها به گفته "تینگ سیاو پینگ" خاین به رنگ گربه اهمیت قابل نیستند، می خواهد سیاه باشد، می خواهد سفید، مهم آن است که موش شکار کرده بتواند. درست این همان چیز است که آن خاین در مورد چین گفته بود و اکنون در مورد امریکا مصداق واقعی پیدا می نماید.

نکته دوم پابر جابودن ستراتیژی سرکوبگرانه و غارتگرانه امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء در افغانستان است که با وجود فراز و فرود هایی در زمینه سیاست جنگی آنها به همان شکل اول خود باقی مانده، هیچ گونه تغییری که با ستراتیژی اشغال و سرکوب خونین مردم افغانستان در مخالفت قرار داشته باشد در آن به مشاهده نمی رسد.

نکته سوم، بهره برداری از نیروی ذخیره و برخورداری از سیالیت بیشتر در قبال اوضاع جاریست، این سیالیت و جابه جایی نیرو ها که از پشتوانه قوی مایه می گیرد، نباید به معنی تغییر ستراتیژی تعبیر گردد، چه با فهمی که از تعریف ستراتیژی داریم، این امر هیچ گونه ارتباطی با آن ندارد.

نکته چهارم گستردگی و ابعاد متفاوت تحقق ستراتیژی واحد است که الزاماً به خاطر رسیدن به "نصب العین" و یا ستراتیژی غایی خود، ستراتیژی های متعددی را در زمینه های متفاوتی دنبال می نماید. یعنی ستراتیژی نظامی، ستراتیژی تبلیغاتی، ستراتیژی سیاسی، ستراتیژی اقتصادی، ستراتیژی استخباراتی، ستراتیژی منطقه ای، ستراتیژی قوی و ملیتی و ...

نکته پنجمی، همزمان پیش بردن بخش های مختلف ستراتیژی به وسیله خود و یا نیرو های وابسته به خود می باشد، این همزمانی که از موضع مسلط کنونی امپریالیزم بر می خیزد به ناگزیر به تقسیم وظایف دقیقی انجامیده، سیستم امپریالیزم در مجموع به مثابه هماهنگ کننده و تنظیم کننده امور در آن نقش خود را ایفاء می نماید. و

با در نظر داشت نکات فوق و ده ها نکته مشابه به آن، باید دید که در کدام ساحه های ستراتیژی امپریالیزم در قبال افغانستان تغییری به وجود آمده و در چه زمینه ها حتا در همان شکل اول هم تغییر چشمگیری به نظر نمی خورد:

در زمینه ستراتیژی نظامی:

امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء از همان نخستین روز تجاوز و بعد ها اشغال کامل افغانستان به صراحت ابراز داشته و در عمل نیز آن را به اثبات رسانیده اند که استفاده از نیروی نظامی نزد آنها به خاطر تحقق اهداف ستراتیژیک منطقه ای شان رول اول را داشته، و می خواهند با استفاده از برتری تسلیحاتی خود به سرکوب هر نیرویی که در تقابل با آنها قرار گیرد، دست یازیده به هر قیمت ممکن می خواهد بر اسب مرادش که همانا تصرف و انقیاد افغانستان و مردم آن است سوار شود.

به تاسی از همین سیاست نیروهای اشغالگر از همان آغاز حمله بر افغانستان یعنی ۷ اکتبر ۲۰۰۱ سخت کوشیده اند تا هر نوع مقاومتی را با چنان شدت و حدتی سرکوب نموده و به خون بکشاند که نظیر آن در تاریخ دیده نشده است. همه حملات آغازین نیروهای اشغالگر را بر افغانستان از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب به خاطر داریم. فکر

نمی‌کنم کسی در افغانستان زندگانی نموده باشد و دهشت استعماری امپریالیزم غرب را بتواند فراموش نماید. امپریالیزم جنایت گستر آمریکا در آن مرحله از آن جایی که از جانبی خود را تنها با طالب در تقابل می‌دید و از طرف دیگر از برتری تسلیحاتی غیر قابل تصویری برخوردار بود، با تبختر فراموش ناشدنی اعلام داشت که قضیه را با اعزام ۲۵۰۰ سرباز در داخل افغانستان حل نموده، و دشمنان آمریکا را به پای میز محاکمه خواهد کشانید. گذشت زمان و آشکار شدن تقابل امپریالیزم آمریکا و شرکاء با مردم افغانستان، ناکامی سیاست جنگی اتخاذ شده را به اثبات رسانیده، آزمندی های استعماری و غارتگرانه، آنها را مجبور ساخت تا در کنار استفاده از بمباران از راه دور و به کار گرفتن طیارات بدون سرنشین به اعزام بیشتر عساکر نیز بپردازند. این تغییر در سیاست جنگی و تشدید آن در واقع نخستین شکستی بود که زمامداران کاخ سفید باید با آن مقابله می نمودند.

لازم به یادآوریست نخستین فردی که در زمان خودش برای سرکوب کامل مقاومت در افغانستان به ازدیاد عساکر اندیشیده و آن اندیشه را با صراحت ابراز داشت، مارشال شوروی "محمود قارییف" بود. وی که بعد از اخراج قوای شوروی از افغانستان، سرمشاور اعلی در اداره مستعمراتی نجیب جنایتکار بود، ضمن نوشتن خاطرات یک ساله اش در افغانستان، به صراحت رهبران شوروی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که چرا وقتی تصمیم به اشغال افغانستان گرفتند، این اشغال را با نیروی کم انجام داده و در ستراتیژی نظامی آنها کنترل سرحدات بیش از ۲۰۰۰ کیلومتری افغانستان با پاکستان گرفته نشده بود، وی از دید نظامی با صراحت می‌نویسد به منظور بستن کامل سرحدات می‌بایست در زمانش با ۵۰۰ هزار سرباز اشغال تکمیل می‌گردید.

می‌توان گفت، آنچه را اکنون سردمداران کاخ سفید نشخوار می‌نمایند، به یقین نمی‌تواند متأثر از ستراتیژی های دشمنان مردم در ازمنه های قبلی نباشد. اوباما و کاخ سفید در این ارزیابی فقط توانسته اند یک طرف قضیه را ببینند و آنها در کنار تقویت نیروهای خودشان، محدود ساختن جنگ مقاومت به کمک کشور همسایه است. اینکه آنها نخواستند و یا نتوانسته اند نقش خود مردم افغانستان را در خیزش آزادیخواهانه شان به درستی ارزیابی نمایند مشهود تر از آن است که ضرورت به ارائه دلیل داشته باشد. امیدواریم تدارک و برپایی یک مقاومت ملی که جواب گوی نیازمندی های تاریخی و روند تکامل یابنده آن باشد در زمان خودش بیشتر و مستحکمتر از هزاران دلیل باعث شود تا منطق سخیف اهانت به مردم ما را از اذهان خویش بیرون نمایند. منطقی که گویا این کشور های همسایه است که باعث خیزش ها در افغانستان میگردد و بدان سان به مردم بیش از آن اهانت روا ندارند.

دومین تغییر در سیاست جنگی امپریالیزم بیش از آن که در زمینه نظامی خود را متبازل سازد، در همسویی با ستراتیژی سیاسی استعمار شکل گرفته، کوشش نمودند تا فضاء را قسمی وانمود سازند که گویا تنها هدف جنگ سرکوب و مطیع ساختن اقوام چندی از ملیت پشتون بوده وبا سایر اقوام و ملیت های ساکن افغانستان آنچنان خصومتی ندارند. این سیاست که بر بستر خیانت شورای نظار و وحزب وحدت به امر استقلال و آزادی ملی بنا یافته بود و تا اکنون نیز در ابعاد مختلف ادامه دارد- بعد تر به آن بر خواهیم گشت- نیز کارگر نیفتاده، نتوانست اهداف شوم استعمار را بر آورده سازد.

تغییر دیگر در سیاست جنگی امریکایی ها و شرکاء کشتار لگام گسیخته و بیدریغ مردم افغانستان به وسیله نیروهای متجاوز بود. آنها با آن سیاست جنگی سخت کوشیدند، تا با ایجاد فضای خوف و هراس در روستا ها طالب و بخش های دیگری از مقاومت مسلح را از حمایت مردم محروم سازند. امپریالیزم با جنایات عمدی در بالابلوک، لغمان، چهاردره و سایر نقاط افغانستان، خواست مردم ما را از گزند مرگ به هراس بیندازد، مگر آنها یک چیز را

نتوانستند درست ارزیابی نمایند، کسانی که زندگی را در کام مرگ رفتن جست و جو می نمایند از مرگ هیچ هراسی ندارند. عکس آن این مرگ است که باید از آنها هراس داشته باشد.

آنچه را امروز اوباما اعلام می دارد و درواقع یک بار دیگر برگشت به سیاست جنگی قبلی آنها و اتکاء به افراد بیشتر را در عوض تکیه بر تکنالوژی نظامی از راه دور باز گو می نماید، چیزی نیست که برای بار اول انجام یافته و بتواند اراده خلل ناپذیر مردم ما را در رسیدن به امر آزادی و بهروزی مهار نماید. اگر اوبا ما نمی داند ما می دانیم. جا دارد که این جلاد بی مقدار نیز بداند که در ضرب المثل عوام ما "از کم کم می رود و از زیاد زیاد" بی جا نیامده، آنها می توانند عساکر خود را باز هم افزایش دهند مگر نباید فراموش نمایند که گورستان هایشان را نیز باید گسترش بدهند.

با آنکه تمام بخش های ستراتیژی کلی امپریالیزم از اهمیت خاص خودشان برخوردار و می باید مورد مذاقه قرار گیرند، به امید آنکه بتوانم در آینده به هریک از آنها پردازم، در اینجا روی چند ضرورت خاصی، بخش ستراتیژی تبلیغاتی امپریالیزم امریکا و شرکاء را اندکی از نزدیک مورد بحث قرار می دهم، امید است خواننده عزیز به حساب "کم ما و کرم شما" قسمت های دیگر را خود تکمیل نماید.

ستراتیژی تبلیغاتی امپریالیزم:

همانطوری که امپریالیزم جهت تحقق ستراتیژی نظامی خود در کنار نیروهای خودی و شرکای جرم و جنایتش در عرصه بین المللی، از کمک وطن فروشان حرفه بی افغان نیز سود جستند، در ستراتیژی تبلیغاتی خود نیز همکاری و مساعدت آنها را از نظر دور نینداخته، متناسب با ضرورت ها مورد استفاده قرار داده است. امپریالیزم حین تجاوز بر افغانستان و بعد ها اشغال آن چند مطلب را در ستراتیژی تبلیغاتی خود به صورت متبازل مورد بحث قرار می داد:

- ۱- مبارزه علیه تروریسم و ادامه خونریزی تا از بین بردن کامل تروریسم القاعده
- ۲- زدن طالب بنیاد گرا و عقب مانده و آوردن دموکراسی به سبک غربی
- ۳- به رسمیت شناختن و دادن حقوق زنان و آزادیهای دموکراتیک برای آنها
- ۴- خلع سلاح و دست جنگ سالاران را از گریبان مردم کوتاه کردن تا سرحد سپردن آنها به محاکمات جنایت جنگی و نقض حقوق بشر

۵- باز سازی افغانستان خرابه و ویران و از درون ویرانه های آن یک "امارات" جدید به وجود آوردن
در مجموع امپریالیزم با تبلیغ این اهداف و هر گاه و بیگاه آنرا به خورد مطبوعات وابسته دادن سخت می کوشید تا جنایات خویش را از اذهان جامعه جهانی پنهان نموده و در داخل افغانستان نیز به وسیله ایادی گوش به فرمان خود، همین اراجیف را نشخوار نماید.

مگر واقعیت های جنگ افغانستان و امیدواری های امپریالیزم به منظور یافتن شرکای بهتر از خیل خاینان داخل کشور، یا به عبارت رساتر، ضرورت تبدیل خاینان نکتایی دار به خاینان دستار دار، آنها را وادشت تا برخی از اهداف تبلیغاتی خویش را به طاق نسیان گذاشته و ضمن آنکه به صراحت ابراز داشتند "ما در صدد آوردن یک دموکراسی کامل در افغانستان نیستیم" شگرد های دیگری را روی دست گرفته، برای تحمیل خلقهای جهان به خورد مطبوعات وابسته به خود بدهند.

شاخص ترین مواردی که در این زمینه می تواند، مطرح بحث قرار گیرند، می توانند نکات آتی باشند:

۱- قبلاً هرزمانیکه می خواستند، سرباز و نیروی بیشتر به افغانستان اعزام دارند، بهانه آن مبارزه علیه تروریسم بود مگر اکنون خر جدید دجال سرمایه امپریالیستی غرض از اعزام قوای بیشتر را ختم جنگ و خروج عساکر خویش اعلام می دارد. این حرکت که در واقع همان "فرار به جلو" را تداعی می نماید به صورت دقیق اذهان بشریت صلح دوست و ضد جنگ جهانی را نشانه گرفته و می خواهد بدان وسیله، جهان را متقاعد به ضرورت ادامه جنگ تا پیروزی خودش بسازد. آنچه در لابه لای این نیت نیک "ختم جنگ و اشغال" خود را پوشانیده و هیچ یک از رسانه های وابسته جرأت طرح آنرا ندارند، روی دیگر سکه اعزام قوا که همانا تسریع و تشدید جنگ و در نتیجه کشتار بیشتر و سریعتر مردم است، می باشد. به یقین این سیاست سرکوب کامل و سریع را می شود با پرتاب بمب هسته یی زود تر متحقق ساخت از کجا معلوم در شرایطی وطن فروشانی از قماش کرزی و اسپینتا باز هم آنرا عطیه الهی و خواست مردم تبلیغ ننمایند. ننگ و نفرین نثار وطن فروشانی که ریزش بمب را خواست مردم تبلیغ می نمایند.

۲- غرب در مجموع که در آغاز اشغال افغانستان طالب، بنیادگرایی و اسلام سیاسی را مسؤول مجموع این حوادث اعلام می داشتند بعد از آنکه در یوزه گری و سر سائیدن های اسلام سیاسی شریک در حاکمیت مستعمراتی را دیدند، آهسته آهسته از طالب به طرف اقوام معینی از ملیت پشتون و بعد ها مجموع ملیت پشتون تغییر جهت داده به صورت بسیار ماهرانه و مرموز چنان تلقینی را مروج ساختند که گویا عامل بدبختی های منطقه تنها و تنها ملیت پشتون است. این ملیت پشتون است که در افغانستان امنیت بیچاره تاجیک ها، هزاره ها، ازبک ها را به خطر انداخته خود مروج عقب ماندگی و تحجر قرون وسطایی می باشند، این ملیت عقب مانده و ستیزه جوی پشتون است که زندگانی آرام و صلح جویانه پنجابی ها و سندی ها را به مخاطره می اندازند و...

این تغییر که از دیر بازی آغاز یافته و شامل بخش های پراکنده و در ظاهر مجزا از هم اما در باطن در یک پیوند تنگاتنگ به وسیله استعمار حفظ و هدایت می گردد، طیف همکاران خود را از تهران تا اسلام آباد گسترش داده، هریک به نوبه خود می کوشد تا حیات و ممات ملیت پشتون را مورد تهاجم و حمله قرار دهد.

در این تقسیم وظایف اگر امپریالیسم اشغالگر امریکا و شرکاء با گلوله و توپ، با راکت و بمب طیاره سینه پشتونها را در دو کشور همجوار مورد حمله قرار می دهد و اگر لشکر بیرحم پنجابی از کشته های پشتون زیر نام تعقیب القاعده اما در واقع عملی نمودن معاهده ننگین دیورند، پشته می سازد، هستند کسانی که آگاهانه و یا نا آگاهانه آله دست اجانب قرار گرفته، سنن، فرهنگ و زبان آنها را مورد تهاجم قرار داده به اندازه توان خود در مقابله با آنها بر می خیزند. امپریالیسم با تفنگی که در دست دارد سینه یک جوان پشتون را سوراخ می کند، مگر اینها که اکنون تفنگ در دست ندارند، با قلم و نوشته می خواهند به زندگی فرهنگی ملیت پشتون خاتمه ببخشند.

در همین جا لازم است توصیه ای برای آن عده از افرادی بنویسم که در میدان مبارزه دیر آمده و زود می خواهند برای خویش صاحب نامی گردند؛ این چنین افراد باید متوجه باشند که از اعتبارات خانوادگی و نام بزرگان برای دنائت های خویش هزینه نکنند، چه این امکان وجود دارد که سرانجام همچو هزینه کردنها خلاف میل باطنی افراد، اعتبارات را نیز از مقام شان به پایین ببندازد.

۳- انصراف از آوردن دموکراسی و به رسمیت شناختن مقوله فوق ارتجاعی "نسبیت فرهنگی" از خطوط تبلیغی دیگرست که از دیر باز امپریالیسم نسبت به افغانستان نشخوار نموده و نوکران بیمقدار آن نیز بر محراب آن نماز واجب به جا می آورند.

این رشته سر دراز دارد